هو العلیم

ادلۀ قرآنی احتیاط (4)

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ احتیاط ـ جلسۀ دویست‌وشصت‌وششم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

۱

[۱] . ... فرض کنید افراد عادی و اینها بازیچه‌اند [خدا] حساب گردن‌کلفت‌ها را می‌رسد، مسئله خیلی دقیق است. آن‌وقت من می‌دیدم این مسائل را که تمام اتکاء اینها بر چندتا خواب است که بعضی‌ها مسلّم الکذب بود؛ یعنی شکی نبود در آنکه کذب است. یکی از همین‌ها ـ خدا هدایتشان کند ما نفرین نمی‌کنیم ما می‌گوییم که خدا هدایت کند، هدایت چه اشکالی دارد؟! ـ آمده بود به من می‌گفت که حضرت آقا در مکاشفه به من فرموده‌اند که به آقا سید محسن بگویید که این منزل را برای شما بخرد؛ یک منزل سه بَر سر نبش کوچه آقا بود، باید دیده باشید، خیلی قشنگ با سنگ سفید و اینها درست شده بود و صاحبش یک طلبه بود که یک ماشین داشت و کلاه روی سرش می‌گذاشت. گفت که به آقا سید محسن بگویید که این منزل را برای شما بخرد! عجب! مگر آقا سید محسن روی گنج نشسته است؟! [می‌گفت] بعد لجنه را به اینجا منتقل کنید و من را هم مسئول لجنه کنید! خدایا اینها کدامش جور درمی‌آید؟! آقا خیلی ناشی به کاهدان زده است!
اولاً آیا سید محسن روی گنج نشسته است؟! پولش را بده من می‌روم می‌خرم عیب ندارد. این یک اشتباه است بعد هم می‌گوید که لجنه را به اینجا منتقل کند شما را هم که اصلاً هرّ را از برّ و اعراب رفع و نصب را تشخیص نمی‌دهید مسئول لجنه کند! خُب این مکاشفه است دیگر و إن‌شاءالله راست است ما نمی‌فهمیم! گفتم که حالا ببینم چه می‌شود! همین‌طور در ذوق بیچاره نزدم که بخندم، گفتم که اگر بخندم بد می‌شود. گفتم که شما بروید برای خرید اقدام کنید ـ من می‌دانستم که طرف نمی‌فروشد ـ او رفت صحبت کرد و گفت که می‌گوید که هفتاد میلیون، حالا مثلاً خانه چقدر می‌ارزد؟! بیست یا سی میلیون. از آنجا برگشت ولی به من هم نگفت، من بعد از یک هفته گفتم که این خانه چطور شد؟! حالا خبر داشتم که می‌گوید که هفتاد میلیون! یک مقدار خندید و می‌خواست از جواب دادن فرار کند و نفهمید که می‌خواهم دستش بیندازم! گفتم که صحبت کردید؟! گفت که بله! اما ایشان خیلی عجیب است خیلی عجیب است! گفتم که چطور؟! گفت می‌گوید که هفتاد میلیون! گفتم که عجب، عجب! بعد یک قضیه گفت که مثلاً مسئله لوث بشود. گفت که به یکی گفتند که می‌خواهیم مادرت را از تو بخریم، او گفت که باشد عیب ندارد! گفتند که مگر مادر هم فروشی است؟! گفت که یک قیمتی می‌گویم که کسی جلو نیاید که بخواهد بخرد! حالا این‌هم یک قیمت گفت که کسی نتواند خانه را بخرد! گفتم که چطور آقا در مکاشفه به شما گفتند که به آقا سید محسن بگو بیاید بخرد؟! چیزی نگفت. گفتم که این دفعه اگر آقا را دیدی از قول من سلام برسانید و بگویید که با این دفاتر و بنگاه و مکتب اول تماس بگیرند بعد بیایند به شما دستور بدهند!
خب این زن دارد دروغ می‌گوید! در روز روشن دارد مکاشفه جعل می‌کند! من قطعاً از او دروغ شنیدم یعنی قطع دارم؛ همان‌طوری‌که به وجود شمس قطع دارم به وجود کذب صریح قطع دارم! حالا اصلاً می‌گوییم که قطع هم نداریم ولی بالأخره خلافش که مشخص است. با همین مکاشفات خلاف گول زدند و فریب دادند و اغواء کردند. گفتند که آقا این‌طور مکاشفه کردیم آن‌طور مکاشفه کردیم!
چند شب پیش یک خانمی نزد من آمد و می‌گفت که ما مشهد سر مزار آقا رفتیم و یک زن عرب لبنانی آنجا بود ـ من فهمیدم منظورش کیست ـ من حرفی نزدم و داشتم فاتحه می‌خواندم که گفت که شما آقا را می‌شناسید؟! گفتم که بله ایشان علامه‌اند. گفت که با کدام یک از بچه‌های ایشان ارتباط دارید؟! گفتم که ما با آقای سید محسن که در قم هستند. گفت که نه، من در زمان آقا شنیدم که گفتند که وصی بعد از من آقا سید محمدصادق است! من به این خانم گفتم که به او نگفتی که چطور پسرهای آقا این را از آقا نشنیده‌اند اما تو شنیده‌ای؟! خود اخوی هم از آقا نشنیده است یعنی خود وصی هم حتی نشنیده است، آن‌وقت اینها شنیده‌اند؟!

تکیه بر فهم و تعقل در سلوک

یعنی می‌دانید آقا این ملاک یکی است؛ این‌قدر که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در آن زمان تکیه بر فهم می‌کردند که فهم باید رشد پیدا کند و نباید توجه به خواب و مکاشفه و اینها بشود براین‌اساس است؛ به‌خاطر همین است که اگر نظر و توجه روی خواب و مکاشفه بیاید اصلاً لا یبقیٰ حجرٌ علی حجر! اصلاً بدون هیچ حساب و کتابی می‌گویند. دلیلش هم همین است که اوضاع همه ازبین می‌رود. در بسیاری از موارد، نود درصد از صحت راه و استقامت طریق و استواء مسیر به‌واسطهٔ تعقّل است، ده درصد به مکاشفه و خواب و این چیزهاست؛ یعنی نود درصد صحت مسیر با عقل مشخص می‌شود و پنج درصد آن را خواب تأیید می‌کند، تنوع می‌دهد، انبساط می‌آورد، حرارت و نشاط می‌آورد؛ اما نود و پنج درصد مسیر به‌واسطهٔ تعقّل باید مشخص شود ولی الآن مسئله عکس شده است! نود و نه درصد بلکه صددرصد اصلاً تعقّل را کنار گذاشته‌اند، اصلاً گفته‌اند که تعقّل بیخود است فقط هرچه هست باید همین خواب و دیدن و مکاشفه باشد؛ مکاشفات صریح یعنی باطل محض.

یکی از اشخاص از منتسبین به... یک قضیه‌ای را برای من تعریف کرد؛ یک مکاشفه‌ای بود و من به ایشان گفتم که این را شما برای کسی تعریف نکن و به کسی نگو. ایشان گفت که می‌خواهم یک نامه بدهم و برای آنجا بنویسم و این را بگویم. گفتم که این کار را نکن چون من می‌دانم این اثر عکس دارد. به من گفت که نه من این کار را می‌کنم. عیب ندارد! یک نامه داد، جواب آمد که مکاشفهٔ شما شیطانی است! درحالی‌که همین شخص مثلاً خوابی دیده بود یا قضیه‌ای در یک جایی بود و آن رحمانی بود! آن رحمانی بود ولی این شیطانی است!
حالا من چه می‌گویم؟! می‌گویم که اصلاً نه این و نه آن، فقط فهم و علم؛ مبنا باید فقط براساس تعقّل و علم باشد. اگر شما در احوالات [بزرگان] هم نگاه کنید مسئله همین بود یعنی در کیفیت ارتباط مرحوم پدر ما با آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ این مسئله به همین کیفیت بود؛ یعنی در ارتباط ایشان با آقای حداد، مرحوم آقا خیلی کم مکاشفه یا خارق عادتی از ایشان نقل می‌کنند؛ بلکه از مطلب بارز و شاخص ایشان که مرحوم آقا مطرح می‌کنند همه مسائل علمی آنها و تعقّلات آنها و کیفیت تنزیل آن علوم و آن حقایق در عالم معنا و در عالم صورت بود. این خیلی برای ایشان جالب است و اینکه چطور آن مسائل و حقایق توحید را در اعمال و در رفتار و در زندگی پیاده و اجرا می‌کنند، این خیلی مسئله است.
شخص موحد و شخص عارف آن مسائل توحیدی را در ارتباطاتش با افراد و با خودش و در محیطش خواهی‌نخواهی پیاده می‌کند. اگر بخواهد دورویی نشان بدهد و یا اشتباهی در بعضی از مسائل باشد، مشخص می‌شود که این اهلش هست یا نه.
یک وقت من پیش شخصی رفته بودم، یک مسئله‌ای بود که به پسر او مربوط می‌شد؛ یعنی پسرش می‌خواست زن بگیرد و آن مورد [زن] برای دیگری قبلاً صحبت شده بود و آن شخص رفیق من را در جریان گذاشته بود. می‌گویند که در خِطبهٔ دیگران دخالت کردن مکروه است؛* وقتی که شخصی یک دختری را خِطبه می‌کند و مقدمات برای عقد را انجام می‌دهند، مکروه است که شخص دیگری وارد شود و خواستگاری کند و خِطبه کند. این اصلاً شرعاً مکروه است فَکیف به مسئلهٔ اخلاقی و همین‌طور کیفَ کیفَ برویم تا به بالا برسیم به عارف. من دیدم ـ یعنی برای من نقل کردند ـ این شخص اصرار می‌کرد که آن خِطبه را باطل کنند و دختر را به عقد پسرش دربیاورند! قضیه چیست؟! این مسئله با چه معیاری وفق می‌دهد؟! یعنی کاری که اگر یک فرد عادی انجام بدهد ما پشت سر او دیگر نماز نمی‌خوانیم و می‌گوییم که این خلاف مروّت است. مگر پسر تو با پسر بقیه چه فرقی می‌کند؟! بااینکه حتی صحبت هم شده است، اگر صحبت نشده بود هم باز خلاف بود. درحالی‌که من با همین چشمم از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ خلاف موردش را دیدم؛ خلاف این مسئله را دیدم!
مگر ولایت و توحید و عرفان شوخی است؟! برای این است که می‌گویند که باید ببینید که شخص در تنزیل حقایق عرفانی چقدر موفق بوده است؟! در کیفیت؛ به حرف است یا نه؟! بین فرزند تو با فرزند بقیه چه فرقی می‌کند که شما موردی را که صحبت شده و حتی به اسم شده را می‌خواهی به‌هم بزنی و این را برای پسر خودت خطبه کنی، این با چه معیاری جور درمی‌آید؟! و هَلُمَّ جَرًّا! اینجاست که خلاصه باید یک‌قدری بیشتر به مبانی‌ای که از سوی بزرگان مطرح می‌شود فکر کرد و باید بیشتر تأمل کرد و دربارهٔ ملاکاتی که برای تشخیص بین حق و باطل هست صحبت شود.
نظیر این قضیه اخیراً اتفاق افتاده بود و آن موردی که تصور می‌شد واسطه مثلاً واسطهٔ رحمانی است ...، واسطهٔ رحمانی به شخصی که از یک دختری خواستگاری کرده و به همدیگر علاقه و تعلق پیدا کردند این واسطه می‌آید و می‌گوید که او را الغاء کن و بیا فلان مورد مشخص را بگیر، این معلوم است که شیطانی است! چطور می‌شد که رحمانی باشد؟! می‌گوید که نه آن را الغاء و ابطال کن. درحالی‌که آدم اغواء شود و خیال می‌کند که قضیه واقعی است. وقتی که به من گفتند، فوراً گفتم که این شیطان است و به حرفش گوش ندهید ولی کار دیگر از کار گذشته بود و یک بساطی به‌پا شد.
هیچ‌وقت واسطهٔ رحمانی نمی‌گوید که خواستگاری از فلان دختر را باطل کن، آن‌هم خواستگاری که قبلاً شده است. خب زودتر می‌رفتی و می‌گفتی، حالا که خواستگاری انجام شده است و تعلق هم پیدا شده است و علقه هم بین طرفین محقق شده است حالا می‌گویید که ابطال کن؟! معنا ندارد و این با مبنا وفق نمی‌دهد ولی اگر کسی مبنا دستش نباشد گول می‌خورد و اغواء می‌شود و آن‌وقت مفاسدی بار می‌شود و چه و چه می‌شود.
تلمیذ: اخیراً روی قبر علامه عطر خالی می‌کنند!
استاد: این دو حال دارد. البته در اینکه چنین مسئله‌ای هست شکی نیست ولی صحبت در این است که چون بعضی از اوقات این مطلب هست و در بعضی از اوقات نیست، آنها برای اینکه بگویند که همیشه هست می‌آیند عطر خالی می‌کنند و این کار را خیلی خراب کرده است و موجب شده که در دانشگاه و جاهای دیگر حرف درآمده است چون دیده‌اند با آمپول رفتند عطر را فرو کردند.
تلمیذ: ما آنجا بودیم زن‌ها دستمال در آن سوراخ می‌کردند و می‌گفتند که چه بویی می‌آید!
استاد: همین، اینها با آمپول عطر را فرو می‌کنند و حتی در جلسه‌شان هم گفتند که این کارها را انجام بدهیم تا جاذبه بیشتر شود؛ جاذبهٔ جلب افراد و جلب مسائل بیشتر شود. آن‌وقت افراد دیده‌اند که این کار را انجام می‌دهند، خیلی

اشکال علامه طهرانی بر آیت‌الله خوئی

یک تتمه‌ای از بحث جلسهٔ قبل مانده بود که من با توجه به اینکه چند روزی نیستم بحث روایات را شروع نمی‌کنم و تتمه‌اش را امروز عرض می‌کنم؛ عرض شد که اشکال مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بر آقای خوئی براساس استفاده از لزوم و وجوب از اطلاق در صیغهٔ امر مترتب است؛ با این بیان که اگر چنانچه صیغهٔ امر که دلالت بر طلب می‌کند مطلق باشد و قرینه‌ای که دالّ بر استحباب است نداشته باشد نفس اطلاق در اینجا دلالت بر لزوم و دلالت بر وجوب می‌کند. اشکالی که بر این مطلب وارد شد این بود که اولاً اطلاق خودش صارف برای أحد وجهی المصادیق نیست؛ مصداقین نیست بلکه اطلاق در اینجا به ضمیمهٔ دلیل عقلی بر برائت ذمه، آن استفادهٔ لزوم در مقام عمل و در مقام اتیان است! اطلاق در اینجا کاری را انجام نمی‌دهد، این اشکال اول است.

اشکال دوم اینکه اگر قرار باشد که در هر ظهوری قرینهٔ صارفه نسبت به أحد المصادیق نباشد و نفس همین مطلب برای انصراف این لفظ به یک مصداق خاص کفایت کند پس معلوم می‌شد که در وضع لغوی هم همین بود. اگر قرار باشد که صیغهٔ امر فقط با قرینه دلالت بر استحباب کند و بدون قرینه دلالت بر استحباب نکند پس معلوم می‌شود که در وضع لغوی برای وجوب است. دیگر از کجا می‌گویید: در وضع لغت برای طلب است؟! این‌هم اشکال دوم نسبت به این مسئله است.

بنابراین مستفاد از ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾[1] همان طلب است؛ طلبی که آن طلب، طلب تقوا است.

در استحباب، تقوای استحبابی و در وجوب تقوای وجوبی است و آن در طلب استعمال شده است و نفس طلب مورد لحاظ است و با قرائن خارجی مصداق طلب و مصداق تقوا مشخص می‌شود. مثل اینکه در اغتسل لِلجمعةِ و الجنابة خود اغتسل در اینجا در طلب است؛ منتها با توجه به قرینهٔ خارجی بر استحباب غسل در روز جمعه و وجوب غسل برای جنابت، انسان متفطّن به آن جهت خارجی و جهت وجوب

آبروریزی شد. می‌گویند که این اطرافیان آقای طهرانی می‌آیند عطر در این مزار خالی می‌کنند و بعد اشاعه می‌دهند که این افرادی که می‌آیند همان بوی عطر را استشمام می‌کنند و ...!

تلمیذ: یعنی از عطر خود مرحوم حضرت آقا استفاده می‌کردند؟!

استاد: من نمی‌دانم، از عطرهای متعددی استفاده می‌کنند. می‌گویند که چطور امام رضا علیه‌السّلام که امام است عطر ندارد ولی این آقا عطر دارد؟! اصلاً آن عطری که هست با این عطرهایی که ما داریم منافات دارد و طور دیگری است! ما همین سه سال پیش که نجف مشرف شده بودیم ـ برای اولین بار بعد از بیست و چهار سال نجف رفتیم ـ آن مسافرخانه‌ای که در آن ساکن بودیم پنجره‌هایش مشرف به وادی‌السلام بود و رفقا یک بوی عطری احساس می‌کردند. من اطاقم تنها بود و آن‌طوری‌که تعریف می‌کردند، می‌گفتند که این بوی عطری که از وادی‌السلام می‌آید اصلاً هیچ شباهتی به هیچ عطری ندارد بلکه یک بوی عطر خیلی عجیب و خاصی بود و می‌گفتند که تا طلوع آفتاب هم بود و بعد کم‌کم رفت درحالی‌که اصلاً حتی در وادی‌السلام یک درخت هم نیست، اصلاً نه گلی هست و نه درختی هست هیچ چیزی نیست.

همین‌طور یک عده‌ای [از رفقا] وقتی سر مزار آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ رفته بودند می‌گفتند که بوی عطر خاصی می‌آمد. آنجا که کسی با آمپول عطر داخل نکرده بود! راجع به مزار آقا هم مسئله این‌طور است و آن‌طوری که نقل شده در خیلی از اوقات در وهلهٔ اول بوی عطر استشمام نمی‌شود بلکه بعد از قرائت فاتحه و حمد یا چیزی این بو استشمام می‌شود و معلوم است که مسئله مسئلهٔ ظاهری نیست ولی درعین‌حال این کار خیلی کار اشتباهی است که [عطر می‌آورند و خالی می‌کنند] هر کسی می‌فهمد، می‌فهمد و هر کسی نمی‌فهمد، نمی‌فهمد.

این دیگر چه حقه‌بازی است که عطر خالی کنید؟! و چطور هم توجیه و تأیید می‌کنند! در جلسه‌شان قرار گذاشته بودند هر کسی یک آمپولی بیاورد و خالی کند. این جریان را در همین سفر اخیر که مشهد رفتم برای من نقل کرده‌اند و می‌گفتند که الآن این را به‌عنوان یک مسئله در محیط علمی و دانشگاه و اینها مطرح می‌کنند که اینها همه حقه‌بازی و کلک و خلاف است. الآن ایشان معروف شده‌اند به کسی که سر مزارش بوی عطر هست. همهٔ اینها از نفهمی و جهل است و من می‌دانم اینها چه کسانی هستند.

* ***کتاب النکاح***، شیخ أنصاري، ج ۱، ص ۳۶۳.

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۲. ***امام شناسی***، ج ۱۳، ص ۳۱۰:

«تقوای خدا را آن طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست به‌جای آورید.»

خواهد شد.

بنابراین اگر قرار باشد بر اینکه در خارج قرینه بر وجوب غسل جنابت داشته باشیم و همین‌طور قرینه بر استحباب غسل جمعه داشته باشیم، دیگر از اغتسل در اینجا نه وجوب استفاده می‌شود و نه استحباب استفاده می‌شود بلکه اغتسل در اینجا ارشاد است به همان تعیّن خارجی که با قرینه ثابت شده است. اینجا مسئله است. اگر قرار باشد که مصداق برای یکی از مفاد امر ما با قرینهٔ خارجی ثابت شده باشد اغتسل دیگر در اینجا چه کاری را انجام می‌دهد؟! کاری انجام نمی‌دهد. شما از خارج استحباب غسل جمعه را احراز کردید و در خارج الزام غسل جنابت را احراز کردید پس اغتسل لِلجمعةِ و الجنابة چه اثری در اینجا دارد؟! این اثر، اثر ارشادی می‌شود این حکم، حکم ارشادی است.

پس این اغتسل لِلجمعةِ و الجنابة نفسُ الطلب می‌شود؛ نه‌اینکه لفظی است که وضع برای وجوب و استحباب شده است و در اینجا جمع بین متضادین هست که اشکال پیش بیاید. و نه‌اینکه مثل فرمایش مرحوم آقا در اینجا برای طلب است و منتها اطلاقش او را منصرف به وجوب می‌کند و قرینهٔ استحباب نسبت به بعضی از مصادیق این، استثناء به استحباب می‌زند، نه‌خیر در اینجا «اغتسل» دلالت بر طلب می‌کند و ارشاد است به همانچه که در خارج قبلاً معیّن شده است.

پس شارع در اینجا با اغتسل لِلجمعةِ مسئله را محوّل به مشافهین می‌کند و به مخاطبین می‌گوید که براساس احراز استحباب در جمعه و احراز وجوب در جنابت، اغتسل، و این فرق دارد بااینکه بگوییم که موضوع له آن برای طلب است یا برای وجوب است. نه، اصلاً در اینجا مسئلهٔ ارشادی است و استحباب و وجوب در اینجا لحاظ نمی‌شوند.

بعد ایشان یک بیانی دارند که آن یک بیان متینی است؛ می‌فرماید: آنچه که موجب می‌شد که یسهّل الخطب این است که آیاتی که دلالت بر احتیاط دارند مانند ﴿وَلَا تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ٱلتَّهْلُكَةِ﴾[1] و یا ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾[2] ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ﴾[3] و امثال‌ذلک تمام اینها آیات ارشادی هستند و این مطلب و مسئلهٔ صحیحی است که آیاتی که در اینجا هستند ارشاد به احتراز از عدم علم و ارشاد به احتراز از جهل و اقتحام در مهلکه هستند و ارشاد همیشه در مقام تعیین موضوع خودش نیست؛ یعنی هیچ‌وقت حکم موضوع را برای خودش تعیین نمی‌کند. در ﴿وَلَا تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ٱلتَّهْلُكَةِ﴾ که ارشاد به تهلکه است باید تهلکه محقق باشد آن‌وقت در اینجا چنانچه تهلکه بود آیه شامل می‌شود و اگر تهلکه نبود شامل نمی‌شود. تهلکه از کجا ثابت بشود؟! وقتی که ما با روایات و سنت و احادیث عدم حرمت اقتحام در شبهات را اثبات و احراز کنیم پس معلوم می‌شود که در اینجا تهلکه هم نبوده است بنابراین ﴿وَلَا تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ٱلتَّهْلُكَةِ﴾ شامل مانحن‌فیه نخواهد شد؛ یعنی شامل شبهات تحریمیه و امثال‌ذلک نخواهد شد. این بحث آیات به‌طورکلی تمام شد.

نتیجه‌گیری از بحث آیات در باب احتیاط

نتیجه‌ای که از این بحث گرفته می‌شود در اینجا این است که همان‌طوری‌که قبلاً صحبت شد آیات

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۹۵. *نور ملکوت قرآن*، ج ۱، ص ۱۸۸:
«و با دست‌های خودتان خود را در تهلکه نیفکنید.»

[2] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۲. *امام شناسی*، ج ۱۳، ص ۳۱۰:
«تقوای خدا را آن طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست به‌جای آورید.»

[3] سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶. *الله شناسی*، ج ۳، ص ۳۳۶:
«و پیروی مکن از آنچه را که بدان علم و یقین نداری!»

دلالت بر احتراز از تهلکه دارند و دلالت بر عدم ورود در ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ﴾ دارند دلالت بر تقوا دارند.

البته ما ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ را به مراتب عالیهٔ تقوا بیان کردیم چون تقوا دارای مراتب مختلفی است؛ یک وقتی آیه می‌گوید: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسْتَطَعْتُمْ﴾[1] یا ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ﴾[2] این ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ دالّ بر احتراز از محرمات و اتیان واجبات است و اگر قرار باشد بر اینکه خود محرمات یا واجبات هم در اینجا غیر مأمور بها واقع بشود تقوا دیگر در اینجا معنا ندارد. پس فرض تقوا بر احتراز از محرمات و احتراز از کبائر است و همین‌طور اتیان به واجبات است اما اتیان به استحباب و احتراز از مکروه داخل در تقوا نیست؛ مگر اینکه ما این را در مرتبهٔ اعلیٰ از تقوا قرار بدهیم؛ اتیان به مستحب و احتراز از مکروه در مرتبهٔ اعلاء است، آن‌وقت ﴿حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ می‌شود که نهایت تقوا است و آن‌وقت داخل در این ﴿حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ موارد شبهه هم هست که مستحب است انسان در موارد شبهه احتراز هم داشته باشد.

روی این جهت آن اصلی را که ما قبلاً تأسیس کردیم و آن این است که تمام روایاتی که آن روایات را در بحث برائت و حجت برای برائت قبلاً بیان کردیم و همین‌طور آیاتی که در آنها ارشاد به حکم واقع هست، ارشاد به آن موضوع هست، ارشاد به عدم ورود در مهلکه هست، ارشاد به عدم وقوف در شبهه، عدم علم و ارشاد به تقوا هست این آیاتی که در اینجا ذکر شد و غیر این آیات ﴿وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْـًٔا﴾[3] و امثال‌ذلک تمام اینها براساس آن اصل موضوعهٔ عرفی و عقلائی است؛ اصل عقلائی در مانحن‌فیه به چه چیزی ناظر است؟ اگر آن اصل عقلایی تجویز اقتحام در مورد را به مکلف اعطاء می‌کند این آیات شامل آنجا نخواهد شد. اگر آن اصل عقلائی و اصل عرفی تجویز ورود در شبهه را به مکلف اعطاء نمی‌کند این مشمول ﴿وَلَا تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ٱلتَّهْلُكَةِ﴾ و ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ﴾ خواهد شد.

بنابراین نه می‌توانیم بگوییم که این آیات به‌طورکلی مؤیّد مبنای اخباریین است که در تمام شبهات تحریمیه در اینجا وجوب احتراز ثابت می‌شود و نه نمی‌توانیم بگوییم که تأیید برای اصولیین و قائلین به برائت است که در هر مورد و در هر شبهه‌ای اقتحام بلامانع است و اشکالی نداشته باشد. نه‌خیر موارد شبهه برحسب تعیین اصل عقلائی که همان اصل عقلائی مؤیّد مِن عند الشارع هم هست و مواردش مشخص است ـ إن‌شاءالله در بحث احتیاط این چیزها را می‌گوییم ـ و موارد حرمت اقتحام در شبهه را تعیین می‌کند و همان اصل عقلائی که مؤیَّد مِن عند الشارع هم هست تجویز ورود در شبهه را در بعضی از موارد اعطاء می‌کند

---

[1] سوره تغابن (۶۴) آیه ۱۶.

ترجمه: «پس تا بتوانید خدا ترس و پرهیزکار باشید.» (محقق)

[2] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۲. *امام شناسی*، ج ۱۳، ص ۳۱۰:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای خدا را آن طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست به‌جای آورید و مبادا مرگ شما را فراگیرد مگر آنکه شما در درجه أعلای اسلام و تسلیم باشید!»

[3] سوره نجم (۵۳) آیه ۲۸. *امام شناسی*، ج ۲، ص ۱۲۵:

«و به‌درستی که حدس و گمان انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند.»

بنابراین تمام آیات، آیات ارشادی می‌شوند و نسبت به آنچه در واقع و مصادیق واقع هست حاکم است؛ در بعضی از موارد اقتحام در هلکه بلامانع است حتی در شبهات تحریمیه و در بعضی از موارد اقتحام در هلکه حتی بنا بر قول به اصولیین حرام است.

اللهم صل علی محمد وآل محمد